

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [رسانه پارسی](#)]

[تاریخ: ۸ بهمن ۱۳۹۷]

اگر یک آگهی تو روزنامه بدهند مشکلشون حل می‌شه

یادداشتی بر فیلم «لرد» اثر محمد رسول‌آف

کیان ثابتی

در خرداد ماه سال ۹۶ خیری در سایت‌ها و رسانه‌های سینمایی منتشر شد: «لرد» ششمین اثر بلند سینمایی «محمد رسول‌آف» جایزه بهترین فیلم بخش «نوعی نگاه» جشنواره فیلم کن را گرفت.

درخشش فیلم لرد در کن ۲۰۱۷، نویدبخش سالی پر بار برای این فیلم و سینمای ایران بود و این امید در دل دوستداران سینما در ایران زنده شد که لرد رسول‌آف خواهد توانست موفقیت‌های سال گذشته «فروشنده» را در عرصه‌های بین‌المللی تکرار کند. اما فیلم پس از بازگشت به ایران ناگهان با بی‌مهتری مسئولان سینمایی کشور مواجه شد و فیلمی که با مجوز ساخته شده بود به ورطه‌ی توقیف افتاد. گذرنامه و مدارک هویت رسول‌آف در هنگام ورود به ایران، ضبط و خودش هم به دفتر دادستانی احضار و پرونده‌ای برای او در دادگاه با دو اتهام تبلیغ علیه نظام و اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی تشکیل شد.

تعدادی از رسانه‌ها و سایت‌های داخلی فیلم او را به سیانمایی از جامعه‌ی ایران و دفاع از بهائیت متهم کردند. آن طور که در خبرها آمده بود در این فیلم کودکی بهائی به دلیل اعتقادات مذهبی از مدرسه اخراج و از تحصیل محروم می‌شود. پس از مدتی، این کودک بهائی خودکشی می‌کند ولی مسئولین روستا اجازه‌ی دفن جسد او را در گورستان نمی‌دهند.

برای اولین بار در سینمای ایران، «لرد» تصویری از فشارهای وارده بر بهائیان ایران - هر چند کوتاه و ناقص، و بدون بردن نامی از آنها- به نمایش می‌گذارد.

در پی بازجویی «رسول‌آف» و توقیف فیلم «لرد»، بیش از هفده‌هزار نفر با امضای طوماری خواهان رفع محدودیت‌های علیه این فیلمساز ایرانی شدند. در بین امضاءکنندگان این طومار اسامی چند سینماگر مشهور جهانی مانند آتوم گویان، کن لوچ، میشل هانتکه، گوستاو گاوراس، ژرار دوپاردیو و ایزابل هوپر دیده می‌شود. همچنین ۲۰۰ سینماگر ایرانی در نامه‌ای به حسن روحانی، رئیس‌جمهور ایران، خواستار رفع ممنوع‌الخروجی رسول‌آف شدند. این نامه را سینماگرانی مثل مسعود کیمیایی، اصغر فرهادی، داریوش مهرجویی، رخشان بنی‌اعتماد، مهدی فخیم‌زاده، لیلا حاتمی، علی مصفا، نوید محمدزاده، مهناز افشار، هدیه تهرانی و امین تارخ امضاء کرده بودند.

همه‌ی این حواشی هر عاشق سینمایی را مشتاق تماشای فیلم «لرد» می‌کند. کم و بیش با آثار رسول‌آف آشنایی داشتم. دو فیلم آخرش را دیده بودم: «به امید دیدار» (۱۳۹۰) و «دست‌نوشته‌ها نمی‌سوزند» (۱۳۹۲). این دو فیلم با آنکه در ایران اکران نشدند ولی در خارج از کشور جوایز بسیاری برای سینمای ایران کسب کردند از جمله جایزه‌ی بهترین کارگردانی از بخش نوع نگاه فستیوال کن برای «به امید دیدار» و یا جایزه‌ی فدراسیون بین‌المللی منتقدین فیلم برای «دست‌نوشته‌ها نمی‌سوزند». هر دو فیلم به معضلاتی در جامعه ایران می‌پردازند که در زمان ساخت، تابو محسوب می‌شدند و ساختن چنین فیلم‌هایی با این مضامین، جسارت و شجاعت بسیاری می‌خواست. «به امید دیدار» داستان یک وکیل زن است که مجوز وکالتش به دلیل پذیرش پرونده‌های حقوق بشری لغو شده و تصمیم به مهاجرت گرفته اما



خروج از کشور هم برای او به عنوان زن مشکلاتی به همراه دارد. «دستنوشته‌ها نمی‌سوزند» به صراحت ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و ترور روشنفکران و نویسندگان ایرانی توسط نیروهای امنیتی را روایت می‌کند. تجربه‌ی تماشای این دو فیلم و توقیف فیلم جدید رسول‌آف گواه بر این بود که احتمالاً فیلمساز جسور سینمای ایران بار دیگر خط قرمزها را با ساختن فیلم دیگری رد کرده و تابویی را در سینما به نمایش گذاشته است و یا شاید به قول محمد عبیدی، منتقد سینما، لُرد آخرین فیلم از سه‌گانه‌ی رسول‌آف با موضوع شرایط اجتماعی امروز ایران است؛ شرایطی که شاید به تصویرکشیدن‌شان برای بسیاری خوشایند نیست و همین، موجبات توقیف سه فیلم آخر او را رقم زده است.

پس از دو سال توقیف و جلوگیری از اکران، بالاخره فیلم لُرد از طریق کانال یوتیوب در دسترس همگان قرار گرفت. با اشتیاق فراوان فیلم را دو بار تماشا کردم. فیلم داستان دانشجویی ستاره‌دار یا اخراجی به نام رضا است که همراه همسر و فرزندش به یکی از روستاهای شمال ایران آمده تا دور از هیاهوی شهر زندگی تازه‌ای را آغاز کند. مرد مزرعه‌ی پرورش ماهی راه می‌اندازد و زنش هم مدیر مدرسه‌ی روستا می‌شود. اما روابط فاسد اقتصادی محلی برای او که به دنبال زندگی آرام به دامن طبیعت پناه برده، مشکلاتی ایجاد می‌کند. رضا می‌خواهد با دوری جستن از فساد بر مشکلات غلبه کند اما همه‌ی درها را به روی خود بسته می‌بیند.

داستان فیلم تلخ و دردناک است ولی تلخی‌اش به گونه‌ای نیست که تماشاگر را پس بزند و تا انتهای فیلم نگه ندارد. به گمان من، فیلم روایتی جهان‌شمول دارد. داستان خیلی‌ها در نقاط مختلف جهان است که در برابر فساد حاکم دو راه برای خودشان متصورند: فرار یا همراهی. آیا با شریف‌ماندن (زیستن) می‌توان در جامعه‌ای که فساد همه‌ی ارکانش را گرفته، زندگی کرد یا برای ادامه‌ی حیات باید «تا نشوی رسوا همرنگ جماعت» شد.

یکی از زیباترین سکانس‌های فیلم آنجایی است که شرافت رضا با غبار فساد آلوده می‌شود و او برای به «خود برگشتن» و پاک کردن ناپاکی به دریاچه‌ی کوچکی در کوهستان پناه می‌برد و خود را در آب زلال و پاک شستشو می‌دهد. آبی که مانند رودها و آبریزگاه‌های اسطوره‌ای در میان غاری در کوهی ناکجاآباد قرار دارد و از آن بخاری بلند می‌شود. ظاهراً فقط رضاست که این دریاچه‌ی کوچک را که در میان کوه سنگی قرار دارد، می‌شناسد و مانند عبادتگاهی، هر زمان احتیاج به زدودن ناپاکی و شناخت مجدد خویش دارد، به آن پناه می‌برد. این صحنه‌ها به گونه‌ای طراحی شده که انگار مادر آنهایتا (خدای آب‌ها و نگهدارنده‌ی خانواده‌ها) آنجاست تا رضا را پاک و حفظ کند.

فیلمساز با انتخاب روستا به عنوان لوکیشن فیلم، بهترین انتخاب را کرده است. روستا در فیلم‌های ایرانی همیشه به دلیل دوربودن از مدرنیته و آریستوکراسی شهرها، مکانی پاک و ساده معرفی شده است. اما این فقط کارت‌پستالی چشم‌نواز برای به‌به و چه‌چه کردن بینندگان است ولی حقیقت چیز دیگری است. فساد درون جامعه، رقابت ناسالم، کسب درآمد و منفعت به هر روش ممکن و زیرآب‌زنی برای پیشرفت، اینها واقعیت این جامعه‌ی ناسالم‌اند که ممکن است زیبایی کارت‌پستال بیننده را از دیدن واقعیت درون جامعه‌ی به تصویر کشیده شده دور نگه دارد.

برای اولین بار در سینمای ایران، «لُرد» تصویری - هر چند کوتاه و ناقص- از فشارهای وارده بر بهائیان ایران بدون بردن نامی از آنها به نمایش می‌گذارد. البته پیش از این، اکبر خواجه‌ی در فیلمش «محیا» (۱۳۸۶) در دیالوگی از کلمه «بهائی» هم‌ردیف ادیان دیگر استفاده کرده است. در سکانسی، جاوید (با بازی شهاب حسینی) در برابر پاسخ منفی به درخواست ازدواجش می‌گوید: «مسیحی، کلیمی، گبر یا بهائی که نیستی». در فیلم لُرد به طور مستقیم و صریح نامی از «بهائی» برده نمی‌شود اما نشانه‌هایی مثل اخراج از مدرسه به دلیل اعتقاد و جلوگیری از دفن در قبرستان دلالت بر بهائی بودن فرد مزبور دارد. در فیلم گفتگویی بین مدیر و ناظم مدرسه هست که هر چند به اخراج دانش‌آموز بهائی مربوط است ولی شاید درد دل بسیاری از جمله محمد رسول‌آف، هنرمند فیلمساز است آنجایی که مصلحت‌اندیشان به جای درمان، مُسکن (درد زُدا) می‌دهند و به جای حل مسأله، صورت مسأله را پاک می‌کنند.

کارمند مدرسه: من شنیدم اگه یه آگهی توی روزنامه بدهند مشکلشون حل میشه.

مدیر مدرسه: آگهی بده که چی؟

کارمند مدرسه: آگهی بده که نیستم

مدیر مدرسه: تا... جان، اون خودش می‌دونه حتما دوست نداره

کارمند مدرسه: خانم یک آگهی توی روزنامه که کاری نداره ...

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]